

دکتر عزیزالله جوینی

از گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی

اتباع یا همگونسازی

(Assimilation)

زبانی که مردم بدان تکلم می کنند دارای ساختمانی است که شبکه های آن بر پایه نظام صحیحی، محکم و استوار شده است. بافت و ترکیب کلمات با هم هم آهنگی و رابطه دارند و همانند یک جامعه در کنار هم به زندگی ادامه می دهند گاهی خلق و خوی و خصیلت یکدیگر را می پذیرند و یا تغییر ماهیت می دهند و دایره واژگان آن اگر تحولی یابد بر اساس قاعده های دقیق و معتبر است.

اکنون بحث درباره قاعده ای است که آن را اتباع [۱] می نامند. این قاعده از دیر باز در بین مسلمانان برای درک معانی و زیبایی های قرآن کریم مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است، در اینجا مقصود از اتباع بکسر اول می باشد نه بفتح آن. قاعده اتباع مورد توجه زبان شناسان دنیا نیز قرار گرفته است که در بعضی موارد آن را (Alliteration) و گاهی (Assimilation) نام نهاده اند^۱.

این بحث در نزد غالب علمای صرف و نحو و علوم لسانی اهمیت خاصی داشته و بدان توجه کرده اند، لذا می بینیم که بسیاری از ائمه لغت و نحو فصولی را در کتاب های خود به اتباع اختصاص داده اند از قبیل:

۱- Oswald, Archiv oriental 39, 1971 P. 346 - 351 and Mario Pei
in 'Introduction to linguistics' London. P.95.

ابن درید در جمهره ، و ابو عبید در الغریب المصنف ، و ابوعلی قالی در امالی ، و جلال الدین سیوطی در مزهره ، و ابوالعباس ثعلب در مجالس ، فخر رازی و سبکی و احمد بن فارسی و اسحق بن ابراهیم فارابی و ابن مکتوم و دیگران و بعضی هم مانند ابوالطیب حلبی کتاب الاتباع را منحصرأً به مبحث اتباع اختصاص داده است.^۱

مقصود از اتباع پیروی کردن کلمه‌ای در وزن و روی از کلمه دیگر است ، یا اینکه حرفی در مجاورت حرفی دیگر تغییر حرکت دهد و یا هجائی در مقابل هجائی دیگر گون گردد . ما اکنون با مثالهایی انواع صورآن را روشن می‌کنیم .

۱- در موردی که حرفی در مجاورت حرفی دیگر تغییر حرکت دهد مانند کلمات (اسره) و (ابنم) که واج (Phonème) (ر) در کلمه اسره به تبع حرکت همزه آخر و (ن) در ابنم به تبع حرکت (م) تغییر حرکت می‌دهد ، یعنی هر حرکتی که واج آخر کلمه بپذیرد (ر) و (ن) هم همان حرکت را قبول خواهد کرد^۲ همینطور است کلمه (فم) که واج (ف) به تبع (میم) تمام حرکات سه گانه ضمه و فتحه و کسره را قبول می‌کند.^۳

در کتاب الاشباه و النظائر و اتان ملا جلال سیوطی (ص ۱۹۴) و در الاملا ابوالبقاء العکبری (ص ۳) درباره اتباع چنین آمده است : که گاهی حرف آخر کلمه‌ای در حرکت تابع حرف اول کلمه بعد از خود می‌شود و در بعضی موارد عکس آن نیز انجام می‌پذیرد مانند (الحمد لله) که بعضی از قراء بکسر دال خوانده‌اند زیرا لام لله مکسور است و دال (الحمد) به تبع او مکسور شده است . و عده‌ای دیگر از قاریان لام لله را در حرکت ، تابع دال الحمد ساخته‌اند و لام را در لله مضموم قرائت کرده‌اند^۴

۱- کتاب الاتباع ابی الطیب به تصحیح عزالدین التنوخی چاپ دشق مقدسه کتاب .

۲- الاشباه و النظائر سیوطی ، چاپ مصر ج ۱ ص ۹ .

۳- W. Wright' A grammar of Arabic language Combridge, P. 239.

۴- نیز کتاب الاشباه و النظائر ج ۱ ص ۹ .

همچنین است حذف تنوین کلمه‌ای که موصوف (ابن) واقع می‌شود، مثلاً در عبارت (زیدبن عمرو)، چون که زهد کلمه منصرف است طبق قاعده نحوی باید منون باشد نه اینکه خالی از تنوین تلفظ کنند، ونی‌می‌بینیم عملاً کلمه زید بدون تنوین بکار می‌رود. پس نداشتن تنوین به واسطه تبعیت (زید) از (ابن) است که صفت زید واقع شده است و (ابن) نیز بواسطه اضافه شدن بدون تنوین خوانده می‌شود این عبارت نیز از سیبویه که می‌گوید:

فاذا قلت: هذا زیدبن عمرو... فهذا مبتدء وزیدالخبر وما بعده نعته و ضمة زیداتباع لاضمة اعراب، لانک عقدت الصفة والموصوف وجعلتهما اسماً واحداً.^۱
پس موصوف (ابن) همیشه بدون تنوین بکار می‌رود، مگر اینکه ضرورتی در شعر ایجاب کند تا موصوف کلمه (ابن) را با تنوین تلفظ کنیم مانند عبارتی که ز مخشری در کتاب المفصل آورده است و گوید: قد جوزوافی الوصف التنوین فی ضرورة الشعر کقوله: جارئة من قیس بن ثعلبه، که قیس را با تنوین تلفظ می‌کنند.^۲

در زبان فارسی این نوع اتباع خیلی زیاد است و نیازمند به تتبع و تحقیق کافی است تا بتوان کلماتی را پیدا کرد، که درباره آنها قاعده اتباع جاری شده باشد. این قاعده را در علم واج شناسی (Phonology) تجانس یا همگون سازی (Assimilation) نام نهاده‌اند. تجانس، معمولاً در کلماتی واقع می‌شود که دو هجائی باشند، که هجاء اول باز و هجاء دوم بسته باشد، و مقصود از هجاء باز آن است که آن هجاء به صداها (a-e-o) ختم شده باشد؛ مثلاً کلمه نخست که پازندان Naxvst، است اکنون هجاء (Na) به تبع (Xv) با ضمه تلفظ می‌گردد، و صاحب برهان قاطع هم به ضم اول ضبط کرده است و کلمه نمودن در پهلوی Nimūdan و پازند آن Namūdan است، لیکن در غالب لهجه‌ها، واج (ن) به تبع مابعد با ضمه تلفظ می‌گردد و همینطور است نهادن (Nahādan) که در اصل پهلوی (Nīhadan) است

۱- الاشباه والنظائر، جلال‌الدین سیوطی ج ۱ ص ۱۰.

۲- المفصل زمخشری، چاپ اول مصر ص ۳۹.

و حرکت هجاء اول طبق همین قاعده تغییر کرده است. نیز کلمه (چون) در متون مانوی و پهلوی Cēōn آمده است، که هجاء اول آن در تلفظ تابع هجاء ثانی شده است.^۱

گاهی بعضی از واژه‌های فارسی میانه که آغاز آنها به صامت انسدادی (بستواج) شروع می‌شده است و پس از آن در زبان دری مصوتی (واکه) در وسط آن افزوده شده است، آن مصوت (واکه) افزوده شده درست هم رنگ و هم نواخت مصوت هجاء دوم می‌باشد. مانند واژه (stōr) که به صورت (sutōr) تلفظ شده است و مصوت میانی (u) با (ō) که در هجاء دوم است تجانس یافته است.^۲

همینطور است دو واج (م) و (ن) که هر دو غنه‌ای هستند ولی با هم تقابل خصوصی دارند، زیرا (م)، لبی و (ن) دندانی است اما در نقطه‌ای از زنجیر گفتار یعنی درست پیش از واج (ب) اگر (ن) قرار گرفته باشد در تلفظ آن صدای (م) بگوش می‌رسد. این تحول که در گفتار پیدا می‌شود نیز از قاعده همگون سازی (Assimilation) پیروی می‌کند، زیرا واج (ب) لبی است لذا واج غنه‌ای دندانی را به واج غنه‌ای لبی مبدل می‌سازد و مانند واژه (شنبه) (Šambe) تلفظ می‌شود.^۳

نظیر این مورد است دو کلمه انگلیسی (dress - Shirt) که واج (S) در مجاورت (Š) خنثی می‌شود و (S) با (Š) متجانس می‌گردد، گرچه (S) و (Š) هر دو واج انقباضی هستند لیکن در صفیری بودن (S) و تفشی بودن (Š) با هم تقابل دارند

۱- برای ضبط این چند واژه پهلوی به واژه‌نامه‌های مینوی خرد، بندهشن و گزیده‌های زاد اسپرم چاپ بنیاد فرهنگ مراجعه کرده‌ام.

۲- مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقاتی ایرانی مقاله آقای دکتر علی اشرف صادقی. ص ۲۱۳-۲۲۴

۳- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی بشماره اول - سال هفدهم، مقاله آقای دکتر

هرمز میلانی ص ۱۶۵

و در مجاورت یکدیگر خنثی می‌شوند و مانند fish - shop به تلفظ در می‌آیند.^۱
 این روزها می‌بینیم که عده‌ای از تحصیل کرده‌های ما، کلمات (چنین و چنان) را
 بضم اول - خیلی با تکلف و زحمت زیاد - تلفظ می‌کنند زیرا می‌گویند این دو کلمه
 یعنی (چنین) و (چنان) در اصل (چون این) و (چون آن) بوده است، لذا باید (چ)
 مضموم تلفظ گردد. اگر واقعاً این سخن درست باشد و (چنین و چنان) در اصل بسیط
 نباشند، باز هم برطبق قاعده تجانس - پس از ترکیب یافتن (چون) و (این) و صیقل
 یافتن - (چ) به طبع همزه (این) مکسور می‌شود و اصل کمترین تلاش نیز در
 آسان‌تر تلفظ کردن آن دخالت می‌کند، از این رو است که عامه مردم چون از خطا
 محمون هستند آنرا بکسر اول قرائت می‌کنند، زیرا تلفظ کردن (چنین) بکسر اول ساده‌تر
 از ضم آن است و بعد کلمه (چنان) را که با (چنین) موازنه دارد و فرع آن است،
 نیز بکسر اول تلفظ کرده‌اند.

گفتن این نکته خالی از لطف نیست که روزی در کتابخانه مرکزی، کتاب
 عکسی زبده الطریق^۲ را که در حالات و مقامات عارفان است، مطالعه می‌کردم،
 در پشت جلد کتاب دیدم که یک رباعی عارفانه نوشته شده است و در آن رباعی
 که بسیار ساده و لطیف می‌نمود کلمه (چنین) را به طریقی خاص چند بار تکرار
 کرده بود که با ظرافتی مخصوص توأم بود و آن رباعی اینست:

دلدار بما چنین چنین کرد و برفت

بار دگرم چنین چنین کرد و برفت

من در عقبش چنین چنین می‌کردم

او دست بما چنین چنین کرد و برفت

حال، کسانی که اصرار دارند (چنین) را به ضم اول تلفظ کنند بهتر است این

۱ - Daniel Jones; The Phoneme. Cambridge. P. 49.

۲ - مجموعه زبده الطریق نسخه عکسی ج ۲ شماره ۷۰۲ کتابخانه مرکزی.

رباعی را دو بار قرائت کنند ؛ یک مرتبه (چنین) را بضم اول و بار دیگر بکسر آن بخوانند بعد قدری بیندیشند ببینند کدام یک ساده تر و زیباتر و طبیعی تر بنظر می رسد آنگاه خود آنان بهترین داور خواهند بود .

و نیز برطبق همین قاعده اتباع است که کلمه (مردم) در لهجه خراسان به ضم اول تلفظ می گردد و گویا در قدیم کلمه (مرد) را هم به واسطه شباهتی که با (مردم) داشته است به ضم اول تلفظ می کرده اند در این باره مرحوم ملک الشعراء بهار شرحی آورده است که ما خلاصه آن را در اینجا می آوریم . وی نوشته است که شاعری عرب که (مرد) را به ضم (میم) از مردم ایران شنیده است می گوید :

وولهنی^۱ وقع الاسنة والقنا
و کافر کوبات^۲ لها عجز قفد^۳
بایدی رجال ما کلامی کلامهم
یسو موننی مردآ و ما انا و المرد

که اشاره می کند مردم ویرا (مرد) یعنی بی ریش سیخوانند و او تعجب می کند و می گوید من کجا و مرد (بضم میم) کجا ؟

۲- گاهی به واسطه وزن و موسیقی کلام و برای هم نواخت و هم آهنگ شدن کلمه ای از کلمه دیگر ، قاعده اتباع انجام می گیرد مانند این حدیث :

ارجعن ماجورات غیر مأزورات که صحیح کلمه موزورات است از ثلاثی مجرد (وزر) این کلمه به تبع ماجورات ، مأزورات خوانده شده است ، که اگر به تنهایی گفته شود باید موزورات خواند نه مأزورات^۴ .

از همین رو است مؤلف نهج الادب گفته است که برای زیبایی سخن و خوش آهنگ بودن آن کلمه تلاطم را با دو (طاء) می نویسند و این کار برخلاف اصل

۱- وله فلانا : اوقعها فی الوله اقرب الموارد .

۲- کافر کوب : در الکامل این اثر آمده است که سپاه ابو مسلم چماق هائی در دست داشتند که آنها را کافر کوب می گفتند .

۳- عجز قفد : یعنی سر ضخیم ، نقل از پاورقی سبک شناسی ج ۱ ص ۴۱۸ .

۴- مجمع البحرین باب (وزر) و الاتباع ص ۱۰ مقدمه کتاب .

است ، زیرا تلاطم مصدر باب تفاعل است باید حرف اول آن (تاء) منقوطة باشد نه (طاء)'.^۱

از همین قبیل است کلمه سلاسل ، در قرائت کسانی که با تنوین خوانده‌اند چون این کلمه غیر منصرف است باید بدون تنوین باشد ، لیکن چون کلمات بعد از سلاسل با تنوین بکار رفته است آن کلمه نیز بواسطه هم آهنگ بودن با کلمات بعد با تنوین قرائت شده است و تمام آیه اینست :

انا اعتدنا للكافرين سلاسل و اغلالاً وسعيراً^۲

و نیز برای رعایت وزن در فقه اللغة ثعالبی آمده است که گاهی می‌توان حرفی را هر کلمه‌ای افزود مثل این کلمات که در قرآن مجید آمده است : و تظنون بالله الظنوناً - فاضلون السبيل .

یا اینکه برای نگاهداری وزن ، حرفی را از آن کم کرد مثل : والليل اذا يسر - الكبير المتعال و يوم التناد و يوم التلاق.^۳

در زبان فارسی برای رعایت وزن گاهی ممکن است که حرف ساکنی را به واسطه وزن عروضی متحرك بخوانیم تا هجاء آن کلمه با وزن عروضی منطبق گردد مثل این بیت :

چو پنجاه و سه روز بگذشت ازین که شد کشته آن شاه با آفرین
که (ت) را در (بگذشت) به تبع همزه (از) مفتوح می‌خوانیم تا هموزن فعول گردد
زیرا این بیت بر وزن : فعولن فعولن فعولن فعول است که بحر متقارب مقصور می‌باشد
یکی دیگر از موارد اتباع وقتی است که کلمه‌ای بعد از کلمه دیگر قرار می‌گیرد
که آن را سوازنه و مزدوج گویند و کلمه تابع غالباً بی‌معنی است مانند : (حیص
بیص) که (بیص) تأکید می‌کند معنی (حیص) را و معنی ندارد و از این قبیل
است (حسن بسمن) و (کثیر بشیر) و ...^۴

۱- نهج الادب ، چاپ هند ص ۷۳.

۲- سورة الدهر آیه ۵ .

۳- وزن در اسلوب قرآن نامه آستان قدس شماره ۲ و ۳ دوره هفتم .

۴- کتاب الاتباع ، چاپ دمشق مقدمه کتاب .

از این نوع کلمات نیز در زبان فارسی زیاد است از قبیل : غلط و غلوط ،
طاق و طرم ، سنگ و منگ ، کچول و کچل ، خرت و پرت ، چرند و پرند ، رخت و
پخت ، گژمژو...^۱

وقت است کز فراق تو وز سوز اندرون

آتش در افکنم به همه رخت و پخت خویش^۲

نیمیم ز آب و گل نیمیم ز جان و دل

یک نیمه ز سنگ و منگ یک نیمه ز دردانه^۳

(دیوان شمس)

زهن کچول و کچل سری چندند

که به ریش جهانیان خندند^۴

(اوحدی)

بنگر بدان درخش کز ابر کبود فام

برجست و روی ابر به ناخن همی شخود

چون کودکی دلیر که با خامه طلا

کژمژ خطی کشد به یکی لوحه کبود^۵

ملک الشعراء بهار

خرد و سرد در ترجمه الدک (ترجمه مفردات قرآن نامه آستان قدس شماره ۳

دوره هشتم.) ، لشکری به فرستاد تا ایشان را تا رومار و تروت و سرت کرد. (جامع -

التواریخ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۸۱)

پکسر همه محو اند به دریای تفکر

برخوانده بخود بر همه (لاخان و لامان)

کشف الاسرار ج ۲ ص ۳۹۹

۱- Oswald, Archiv oriental 1971. P. 346.

۲- دیوان حافظ بتصحیح قزوینی ص ۱۹۷

۳- بنقل از فرهنگ عامیانه جمال زاد.